

جایگاه انسان در هستی از نگاه آقاجنی (ره)

دکتر موسی‌الرضا امین‌زارعین *

چکیده

آقاجنی از جمله صاحب‌نظرانی است که در مورد یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفی و عرفانی یعنی مسئله جایگاه انسان در هستی و ارتباط او با خدا سخن گفته است و از آنجا که به پیروی از افلاطون و ملاصدرا، معتقد به اصالت وحدت و تشکیک وجود است، انسان را موصوف به صفات الهی می‌شناسد (الا در مورد صفات عزت و تکبر که خاص خداوند است) و وصول حق را کمال مطلوب انسان و سعادت و کمال را غیرقابل انفکاک می‌داند.

انسان در نزد او برتر از همه موجودات و ملائکه، (حتی در عبادت) و خلیفه و جانشین خدا در زمین است. از نظر آقاجنی دل شکسته مؤمنان جایگاه خداوند است.

آقاجنی در حقیقت خداوند را از آن جهت که جامع کمال صفات انسانی است انسان کامل دانسته و با وجود اینکه تأثیر محیط و وارثت را نادیده نگرفته است، نقش اساسی را به فطرت و اختیار می‌دهد و اراده انسان را در راستای اراده الهی می‌داند. از نظر او علم الهاماتی غیبی و فیوضاتی باطنی است که از مقام شامخ عقل فعال بر قلوب معموره ریزش کرده و انسان توانایی آن را دارد که از طریق کشف و مشاهده باطنی اندیشه‌اش را ارتقا بخشد.

او به عنوان یک فیلسوف مصلح، در صحنه‌های اجتماعی، عقاید مذهبی را برای

حل و فصل مسائل اجتماعی در یک حوزه فعال فرهنگی به کار بسته و حسن استفاده را می‌کند.

واژگان کلیدی: آقاجنفی، انسان کامل، هستی، اصالت وجود، صفات الهی.

مقدمه

عالم ربانی، فقیه اصولی، حکیم متاله، آیت‌الله سیدمحمدحسن نجفی معروف به آقاجنفی قوچانی که از شاگردان مبرز آخوند خراسانی و از همراهان ایشان در نهضت مشروطه بوده‌اند، در روستای خرّوه (خرده یا خسرویه) در ۶۵ کیلومتری جنوب غربی قوچان در سال ۱۲۵۷ ش مطابق با ۱۸۷۸م دیده به جهان گشود. ابتدا در مکتبخانه ده، سپس شهرهای قوچان، سبزوار، مشهد، اصفهان و نجف اشرف تحصیل علم کرد. در نجف بیست سال و ۱۵ روز اقامت کرد و نزد اساتیدی چون آخوند خراسانی فقه، اصول و... فرا گرفت و سال‌ها به تدریس و تحقیق در علوم انسانی و اسلامی پرداخت. در سال ۱۳۲۲ ش مطابق با ۱۹۴۴م در قوچان درگذشت. آرامگاه او در مرکز شهر در خانه مسکونی‌اش واقع است. ۱۵ اثر به زبان‌های عربی و فارسی از او باقی مانده است.

ایشان از شارحان مکتب متعالیه است که همه روش‌های اسلامی را به خوبی درک و هضم کرده و خوشه چین معرفت نحله‌های اسلامی است و سالیان متمادی در میان مردم رتق و فتق امور می‌کرد و اندیشه‌های فلسفی را در حل و فصل مسائل اجتماعی و سیاسی به خوبی به کار بسته و در کار گشایی و گره گشایی حسن استفاده را می‌کرده است.

بیان مسئله و اهداف تحقیق

یکی از شرایط پیمودن مسیر کمال این است که فرد جامعه، تاریخ و گذشتگان و پیشینیان خود را بشناسد و فرد بدون آموختن احوال گذشتگان از اصل خود دور می‌ماند و به ورطه گمنامی و فنا گام می‌نهد. به همین دلیل کندوکاو در افکار پیشینیان و ارج نهادن به آنان در بقای هویت ملی و اسلامی مان کارساز است و جامعه را در مقابل فزون‌خواهی بیگانگان بیمه کرده و به نسل جدید می‌آموزد که خودشناسی اولین پله معرفت و مقدمه‌ای برای خداشناسی و جهان‌شناسی بوده و آگاهی بدون تزکیه نفسانی تیغی است در دست زنگی مست. بیان رنج و تحمل مرارت برای تحصیل دانش و کمالات از نکات

ضروری است که وظیفه ما را در ابلاغ به نسل جدید دوچندان کرده که آقاجنی از مصادیق بارز این امر است.

در حالی که عموم مردم ایران آقاجنی را به کتاب سیاحت غرب می شناسند و اکثر مردم این کتاب را خوانده یا سی دی و فیلم آن را مشاهده کرده اند و طبقه روشنفکر به کتاب *برگی از تاریخ معاصر ایران*، شرح *دعای صباح* و *وصایای ارسطو* به شیماس و همراهی آقاجنی با آخوند خراسانی در نهضت مشروطه و... او را می شناسد و هیچ کس تاکنون رساله یا مقاله و کتابی مستقل در باره عقاید فلسفی و عرفانی آقاجنی ننوشته است. شاید این مقاله بخشی از این مهم را به انجام رساند.

از دیگر دلایل انتخاب این موضوع، درخواست بخش شرق شناسی دانشگاه مسکو به منظور پر کردن جای خالی اثری از ایشان در آرشیو اشخاص برجسته در آن دانشگاه بود.

روش تحقیق

در این مقاله از روش کتابخانه‌ای با تکیه بر شیوه تطبیقی، منطقی، تاریخی و مقایسه‌ای بین قدما و متأخرین و حکمای شرق و غرب استفاده شده است.

مبانی نظری جایگاه انسان در هستی از دیدگاه آقاجنی

در اینجا با بررسی نظریات آقاجنی در باره انسان، اصول و مبانی دیدگاه آقاجنی در باره جایگاه انسان در هستی را به طور خلاصه در ۶ بند مطالعه می کنیم.

۱. خداوند تبارک و تعالی دیه انسان است

آقاجنی در باره رابطه انسان و خدا معتقد است

... متحیریم که او عاشق و آدم معشوق و یا آدم عاشق و او معشوق است و یا خود را در آینه و مجلای بنی آدم تمام عیار دیده، عاشق و معشوق خود است^۱ (سیاحت غرب، ص ۲۳۸).

بنابراین چنانکه در همین باره در حدیث قدسی آمده است:

هر کس مرا بجوید مرا پیدا می کند و هر کس مرا پیدا کند مرا دوست می دارد و هر کس مرا دوست بدارد عاشق من می شود و هر کس عاشق من شود من نیز عاشق او

می‌شوم و هر کس را عاشق شوم او را می‌کشم و هر کس کشته شود دیه و غرامتی دارد من خود نیز دیه^۲ او خواهم بود^۲ (امام خمینی، ص آخر).

در همین باره فریدریش ویلهلم نیچه^۳ می‌گوید، یک روز که جبرئیل بر زردشت نازل شد زردشت از او سؤال کرد که آیا برای خدا هم زندانی وجود دارد. جبرئیل گفت: «بلی انسان زندان خداوند است»؛ این گفته نیچه دو معنی می‌تواند داشته باشد؛ اول اینکه خداوند وقتی انسان را خلق کرد از روح خود در او دمید «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۴ (حجر/۲۹) و روح خدا همواره در این تن خاکی گرفتار است و در زندان تن اسیر. وجه دوم این مطلب این است که خداوند وقتی انسان را خلق کرد، به او عشق ورزید و عاشق او شد و هر عاشقی اسیر است؛ پس در نتیجه خدا، اسیر انسان است.

خداوند عاشق انسان شد	هر عاشقی اسیر است	خدا اسیر انسان است ^۵
----------------------	-------------------	---------------------------------

صغرا

کبرا

نتیجه^۶

کلام آقانجفی در این باره با تحلیل عارف فرزانه جناب حاج سیدمحمدحسن علوی عریضی شریعتمدار سبزواری از حدیث قدسی (خدا دیه انسان است) نزدیک است؛ ایشان می‌فرمایند، خدا عاشق انسان شد ولی اسیر انسان نشد، زیرا ما بندگان، آثار ذاتی خداوند هستیم و خداوند اگر عاشق انسان شد در حقیقت عاشق ذات خود شد و خداوند اسیر ذات خویش است.

نظر ابوسعید ابوالخیر مؤید این تحلیل است وقتی که پیش ابوسعید ابوالخیر این آیه را خواندند که: «يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده / ۵۴). خدا ایشان را دوست دارد و ایشان خدا را. ابوسعید گفت: خدا ایشان را دوست دارد از این رو که خود را دوست داشته است. (اسماء و صفات باری تعالی در آثار نراقی، امین زارعین، ص ۳۶، رساله فوق لیسانس). که این حب ذات است و به قول حافظ:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد؟ ما بدو محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

(حافظ انجوی، ص ۵۹، ب ۵)

در اثبات این ادعا آقا نجفی از بحث اتحاد عاقل و معقول نیز استفاده کرده است. آنجا

که می‌گوید:

عاقل جامع تمام معقولات است، همچون اجمال و بساطت و معقولات از شئون و تطورات عاقل هستند که ظهور و اشراق حضرت باری تعالی می باشند." (شرح دعای صباح امیرالمؤمنین (ع)، ص ۳۶-۳۵).

۲. خداوند در دل شکسته مؤمنان جای دارد

به نظر آقانجفی حدیث قدسی «من گنج پنهانی بودم خواستم شناخته شوم خلق را آفریدم تا آنکه مرا بشناسند». دلالت دارد بر اینکه آدمی نشانه بزرگ خدا و جانشین خدا در روی زمین و آینه تجلی صفات الهی است، چنانکه خدا فرمود، آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد ولی دل بنده مؤمنم دارد (سیاحت شرق، ص ۲۳۷).

تا جایی که گاهی خود به مهمانی بنده اش می آید که «إنا عند المُنْكَسِرَةِ قُلُوبِهِمْ وَ الْمُنْدَرِسَةِ قُبُورِهِمْ». ^۷ از اینجا معلوم می شود عاشق است به آدم، او که مجنون وار در نزد قبر لیلی معتکف است و گاهی انسان را می برد به معراج و تختگاه خود به مهمانی، بنا به قول قرآن کریم که فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى». ^۸ (اسراء / ۱). مگر نشیندند جبرئیل که طاووس الملائکه و حمام الجبروت است در این سفر گفت: «لَوْ دُتُّوَتِ النَّمْلَةُ لَا حَتْرَقَتْ» ^۹ (سیاحت شرق، ص ۲۳۷).

جبرئیل ز مهریت واماند الله معك زدور می خواند

(نراقی، سیف الامه و برهان المله رد پادری، ص ۶)

و حال آنکه پیامبر رفت تا جایی که «به اوج قاب قوسین اوادنی رسید» ^{۱۰} (آقای نجفی قوچانی، شرح دعای صباح، ص ۵۸) و آنجا نیز خدا با حبیبش تکلم کرد به زبان علی (ع) چه بنده خود را در اضطراب دید و به گوشه دل او مراجعه کرد و دید صدایی آشناتر و دوست داشتنی تر از صدای علی (ع) در گوش پیامبر نیست.

۳. خداوند خود، انسان کامل است

چنانکه آمد آقانجفی در شرح دعای صباح و در شرح عبارت "یا من قرب قربا من خواطر الظنون" تصریح می کند که عاقل جامع تمام معقولات است، همچون اجمال و بساطت و معقولات از شئون و تطورات عاقل هستند که ظهور و اشراق حضرت باری

تعالی می باشند (همان، ص ۳۶-۳۵)، لذا فهمیده می شود که آقا نجفی چون خداوند را جامع تمام صفات انسان می داند، در واقع خداوند را انسان کامل می داند.

همچنین حاجی سبزواری در شرح دعای صباح و ملاصدرا در شواهد الربوبیه (ص ۷۹) بر این عقیده اند که خداوند خود، انسان کامل است که آیه شریفه «وَمَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»^{۱۱} (مجادله ۷)، با صراحت ناظر به همین مطلب است، زیرا تا مرتبه ذات او جامع حقیقت انسانیت و تمام و کمال انسانی نباشد چگونه به عنوان شخص چهارمی در بین سه شخص شرکت و حضور دارد (امین زارعی، چکیده مقالات اندیشه عرفانی امام خمینی، ص ۲۱۲).

البته عبارت خدا انسان کامل است نه به این معناست که خدا فقط انسان کامل است و غیر از این نیست، بلکه چون انسان موصوف به صفات الهی است (با اعتقاد به تشکیکی بودن وجود) و معطی شی نمی تواند فاقد شی باشد، لذا خداوند جامع صفات انسان به حد کمال می باشد.

۴. انسان موصوف است به صفات الهی

از آنجا که آقانجفی پیرو افلاطون و ملاصدراست که^{۱۲} معتقد به اصالت و وحدت و تشکیک وجود هستند (بهروان، ص ۱۵۲). آقانجفی، تمام اوصافی را که در خداوند وجود دارد، در انسان نیز موجود می داند (الا دو صفت عزت و تکبر را)^{۱۳} منتهی به مراتب تشکیک یعنی اگر خداوند جواد است، انسان هم می تواند جواد باشد، اگر خداوند ستار العیوب است انسان نیز می تواند پوشاننده عیوب باشد، اگر خداوند الرحمن است انسان نیز می تواند بخشنده باشد به مراتب تشکیکی، همچنان که یک، عدد است، یکصد میلیارد هم، عدد است. نور چراغ، نور است و نور شمع هم نور است، اما اختلاف آنها در شدت و ضعف است. این مطلب از جمله امهات نظر آقانجفی است در مورد انسان که در جای جای آثارش از جمله سیاحت غرب و سیاحت شرق آمده است و اما در باره عدم امکان موصوف شدن انسان به صفت تعزز و تکبر (آقانجفی، وصایای ارسطو به شیماس، ص ۱۴؛ شرح دعای صباح، ص ۱۱۵-۱۱۴) در سیاحت شرق توضیح می دهد که انسان عاشق و خداوند معشوق است و می گوید مرده باد عاشقی که به رنگ معشوق درنیاید و

اینکه خداوند انسان را به صورت خود آفرید^{۱۴}، (سیاحت شرق، ص ۲۳۸). آقا نجفی در کتاب شرح دعای صباح نیز همین معنا را بیان می‌کند. این مفهوم در کتاب مقدس نیز با این عبارت آمده است که: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید» (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب پیدایش، ص ۲).

۵. انسان جانشین خداوند در روی زمین است

آقانجفی انسان را جانشین به حق و شایسته خداوند می‌داند. در کتاب سیاحت شرق به روحانی رشتی که به استناد آیه شریفه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^{۱۵} (بقره/۲۹) می‌گوید: «حرف ملائکه به جا و به موقع بود و ایرادشان بر خلقت این مفسد و خونریز وارد است، کسی که مطلع شود بر صفحات تاریخ بر او واضح و روشن باشد»، پاسخ می‌دهد: «دیدم وقتی است که دق دلم را بر این مقدسان ملائکه در بیاورم. گفتم جناب شیخ، جنابعالی فکری باطل و خیالی فاسد نموده‌اید ایراد (ملائکه) بی‌جا بلکه ایراد بر آنها از جهاتی وارد است». سپس آقانجفی در اثبات ادعای خود استدلال می‌کند که:

اولاً: پس از معرفت به اینکه حضرت حق خالق و ولی نعمت و محیط به همه موجودات مایری و مالایری است، علماً و قدرتاً خیر محض است، از خیر محض جز نکویی ناید، می‌خواستند سر تسلیم پیش آورند و به زبان حال و قال گویا شوند که هر چه آن خسرو کند شیرین بود.

ثانیاً: همچون سلطان قاهری که علم او به همه صلاح و فسادها محیط است، اگر چه معلوم است که آنها را طرف شور قرار داده، محض تعلیم بندگان بوده که سلاطین و رؤسای هر قومی در حفظ نظام هیأت اجتماعیه از عقلاً شور نماید والا حضرت حق «فَعَالِ مَا يَشَاءُ وَ مُشِيرٍ وَ مَشَارٍ» لازم ندارد لکن چون در هر صورت، آنان را طرف مشورت قرار داده بر آنها لازم بود که اقرار به جهل خود بنمایند و بگویند «اللَّهُ أَعْلَمُ الْأُمُورِ كُلِّ بَيْدِكَ»^{۱۶}.

ثالثاً: غیبت از آدم نمودند و تعریف از خود و هر دو حرام است.

رابعاً: خدا را محتاج به عبادت دانستند، که گفتند: انسان مفسد است و عابد نیست و ما عبادت می‌کنیم تو را و پاک می‌کنیم تو را از نقایص و به همان قناعت کن و توقع عبادت از انسان توقعی است العیاذبالله بی‌جا و طمع‌ی است خام، که اگر امر به سجده را مطیع نمی‌شدند از شیطان رانده‌تر می‌شدند چون در ایراد کمتر از او نبودند (آقاجفی، سیاحت شرق، ص ۲۳۱-۲۳۰).

۶. انسان، کامل‌تر از ملائکه است حتی در عبادت

آقاجفی معتقد است انسان در عبادت کامل‌تر و برتر از ملائکه است؛ زیرا انسان موجودی است مختار و توضیح می‌دهد که:

اولاً: عبادت آنان فقط تسبیح و تنزیه است و عبادت بنی‌آدم تحمید و تشکر و تسبیح و تقدیس است پس دایره عبادت بنی‌آدم که مظهر تمام اسماء است اوسع است از عبادت ملائکه؛ مِنْهُمْ قِیَامٌ لَا یُرْکَعُونَ وَ مِنْهُمْ رُکْعٌ لَا یَسْجُدُونَ وَ مِنْهُمْ سَجْدٌ لَا یُرْکَعُونَ^{۱۷} و خوب نبود که عبادت کامله و جامعه انسان را ستر نمایند و عبادت ناقصه خود را در پیشگاه ذات ذوالجلال جلو دهند (همانجا).

ثانیاً: بنی‌آدم اجوف و محتاج به اغذیه مادی است و مکلف است به تحصیل و تحویل آن محتاج به مقدمات و شروط و فقد موانع و اسباب و ادوات بدون حساب است، پس باید تمام مقتضیات و شرایط وجودیه را تحصیل و رفع موانع و مزاحمات و قطاع الطریق (چشم‌های دزد فتنه‌گر) را بنماید، گاهی یک مانع یا یک شرط را نمی‌توان رفع و یا ایجاد نماید، گاهی اسباب عادی غیراختیاری موافق نمی‌شود، گاهی آفات سماوی و ارضی جلو بگیرد و راه روزی حلال را حضرت حق در دنیا بسیار باریک قرار داده، شهوت و غضب انسان را بسیار قوی قرار داده به حدی که اگر دنیا را به شهوت او بدهی ساکن نگردد، اگر عالم را مورد غضب خود قرار دهد تمام را بسوزد و طمع به آسمان بندد، این دو رشته ضخیم را فراهم کرده، بعد هواهای نفسانی که منشأ غضب یا شهوت است و پس از آن هر دو رشته را به هم تابیده که ریسمان ضخیمی شده و تابیده شده از هزارها رشته‌های باریک و به سوراخ سوزن رفتن چنین ریسمان البته منوط به باریک شدن و یکتا شدن است و این نزدیک باستحاله است، بعد از آن خلاصی بنی‌آدم را منوط

به باریکی و یکتا شدن چنین ریسمانی نموده که: «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِ الْحَيَاطِ»^{۱۸} (اعراف / ۳۹).

پس آدمیزاد بیچاره مکلف است که به ریاضات و مجاهدات چنین ریسمانی را باریک کند و سر آن را که هزار شاخه بود با رطوبت عدل و تابش توحید یکی نماید، ای صد دله، دل یک دله کن که به سوراخ سوزن رود و از سر پل (صراط) بدون دغدغه بگذرد. پس هر یک از بنی آدم صد هزار دشمن دارد که تمام مانع از وصول او است به حق تعالی و در نفس و ذات او تعبیه شده که جنود شهوت و غضب^{۱۹} باشند و صد هزار دشمن از شیاطین خارجی دور او را گرفته و درصدد جلب و اغوای این بیچاره هستند قهراً و مکرراً. «الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»^{۲۰} (ناس / ۶ و ۵).
درددل آقانجفی از مقدس مآبها.^{۲۱}

اما ملائکه‌های مقدس کوه‌نظر مثل مقدسان بنی آدم که دیانت را به دست آب کشیدن می‌دانند، نه فکری و نه غصه‌ای و نه مرضی و نه درد دلی و نه در خانه طبیعی و نه شماتت دشمنی، نه جنگی و جهادی، نه زنی و نه بچه‌ای و کسبی و زراعتی و برودت زمهریری و بادسامی و نه شهوتی و غضبی و نه شیطانی و نه مزاحمتی با این همه امنیت و آسودگی که به آنها داده شده عبادت ناقصی را که آن هم غذا و موجب بقای آنهاست نمایش دادن و به خود بالیدن که (سیاحت شرق، ص ۲۳۳ - ۲۳۲) «و نحن نسبح بحمدك و نقس لك»^{۲۲} (بقره / ۳۰).

زهی نادانی و چشم تنگی است که اگر یکی از بنی آدم با آن ابتلات از چشم تنگی نماز شب خود را وانمود کند و اظهار مقدسی کند عقلا بر او خرده بگیرند و ملامت نمایند.

ثالثاً: ملائکه با آن تجرد از حجاب‌هایی که انسان در فهم مطالب دارد معذک آن قدر گیج و نفهم هستند که نفهمیدند که کسی را که حضرت حق خلیفه خود قرار بدهد البته اعجوبه روزگار و نادره عالم وجود خواهد بود، سری و جوهره‌ای در زیر این گل تیره و قوه حیوانی مستور است که بهتر و بالاتر از ملکوت و جبروت است، اقلأ مشروحاً ندانسته اجمالاً که معلوم بود که زیر این کاسه نیم کاسه‌ای هم هست.

زیرا که حق بی ملاک، حیوان صفتی را خلیفه خود قرار ندهد، پس لااقل خوب بود احتیاطاً سکوت می کردند و مبادرت به مذمت نمی کردند «فإن العَجَلَةَ مِنَ الشَّيْطَانِ»^{۲۳} و حزم و صبر می کردند تا چه از پشت پرده غیب ظهور کند.

رابعاً: معنی خلیفه یعنی چه؟ ما وقتی که بچه بودیم و به مکتب خانه می رفتیم آخوند اگر یکی از شاگردها را خلیفه خود قرار می داد و می رفت بیرون، خلیفه همین که (چوب) تعلیمی آخوند را به دست می گرفت و به مسند آخوند می نشست ما شاگردان از او از ترس اطاعت می کردیم مثل اینکه از خود آخوند ترس داشتیم، حال آنکه قبل از خلافت مورد اعتنا نبود و در عرض و یا پست تر از خودمان می دانستیم، با اینکه این خلافت مجرد جعل صرف شاید بود «من غیر ملاک و خصوصیت فیه».

چون آخوند مکتبی ها ممکن بود کتره^{۲۴} کار باشند و این در باره خداوند ممکن نیست که بدون ملاک و حکمت خلافت را به کسی بدهد.

حالا ملائکه فعل خدایی را از آخوند مکتبی ها موهون تر گرفتند؟ یا ما بچه های آدمیزاد فهمیده تر از ملائکه بودیم؟ یا آنکه معنی خلیفه آن طوری که ما بچه ها می فهمیم نبوده و نیست؟ اگر اولی است که آن کفر است و ما هم در باره ملائکه که «عباد المکرمون» هستند این گمان را نمی بریم، چنان که آن ها در باره ما بردند برخلاف قوله تعالی: «اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم»^{۲۵} (حجرات/۱۲).

و اگر دومی است پس «ثبت المطلوب بالاولویة» که بچه های آدم که زرنک تر و فهمیم تر از ملائکه باشند پس چه خواهد بود حال بزرگان و ریش سفیدان و کلانتران؟ و اگر سومی است پس روشن است بطلان او، چون خلافت و نیابت و وکالت و وصایت و ولایت به یکی معنی مستعمل هستند و یا قریب به یکدیگرند، بنابراین آنکه مترادف در کلام نیست «کما هو الحق عندی» و معنی همه این عناوین این است که کسی دیگر را جانشین و بدل خود قرار دهد در کلیه امور و همین معنی امانت الهیه است که عرضه داشته شد بر همه موجودات زمین و آسمان.^{۲۶}

حضرت حق، سلطان علی الاطلاق است که به خلیفه او در عرف، نائب السلطنه گویند و تمام امور سلطنتی با نائب السلطنه است، حتی وزراء و قشون و صاحب منصبان لشکری چنان که در نزد سلطان مطیع و نوکروار باید خدمت نمایند، ملائکه نیز قشون حق

هستند (آقانجفی، سیاحت شرق، ص ۲۳۵). به نظر می‌رسد در مصادیق، اطلاق عبارت خلیفه الهی نسبت به انسان باید مقید دانسته شود به انسان شایسته خلیفه الهی نه هر انسانی، به عبارت دیگر همه افراد بشر خلیفه خداوند نیستند و نمی‌توانند باشند، زیرا خداوند در سوره اعراف، آیه ۱۷۹ می‌فرماید: «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» لذا فردی که از انعام پست‌تر است نمی‌تواند مصداق خلیفه خداوند در روی زمین باشند.

نتیجه

چنانکه می‌دانیم، مسئله همبستگی و ارتباط خدا و انسان و جایگاه انسان در هستی یکی از قدیم‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل اندیشه فلسفی است. در رویکردهای معنوی این مسئله از اولین مسائل است.

آقانجفی به عنوان یکی از مشهورترین نمایندگان عرفای اخیر توجه ویژه‌ای به این مسئله مهم داشته است. ایشان معتقد است که انسان می‌تواند اندیشه‌اش را از طریق کشف و مشاهده الهی ارتقا بخشد، زیرا او خلیفه و جانشین خداست. بنابراین انسان توانایی دارد که اسامی و صفات خدا را در خویش متجلی و نمایان سازد. در چنین طرحی از مسئله راه را مستقیماً باز می‌کند. برای گسترش اخلاق و هویت ملی آقانجفی در این مسئله نه به عنوان یک اندیشه مذهبی بلکه به عنوان یک فیلسوف ظاهر می‌شود.

آقانجفی قوچانی به عنوان یک فیلسوف مصلح متکی به رأی و (عقیده) کلامی را انتخاب می‌کند. چنین طرحی ما را به درک مسئله حقیقت نزدیک می‌داند عقاید مذهبی را به سوی حل و فصل مسائل اجتماعی به عنوان یک حوزه فعال فرهنگی می‌گشاید.

یادداشت

۱. قریب به یقین ترجمان گفتار مولوی در مثنوی، دفتر سوم، ص ۲، ب ۱۵ - ۱۴ می‌باشد.

وز فطام خون‌غذایش شیر شد	وز فطام شیر لقمه گیر شد
وز فطام لقمه لقمانی شوی	طالب و مطلوب پنهانی شوی

۲. «من طلبی وجدنی و من وجدنی اجنبی و من اجنبی..... الخ».

۳. Nietzsche (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴) در عظمت جایگاه علمی نیچه آقای عباس زریاب خویی در ترجمه تاریخ فلسفه ویل دورانت، ص ۳۹۲ می گوید: «نبوغ برای کمتر کسی چنین گران تمام شده است»

۴. از روح خود در کالبد او دیدم. البته اضافه تشریفی است نه اضافه حقیقی.

۵. عبارت را از استاد ارجمندم جناب آقای دکتر رامپور صدرنوبی در سال ۱۳۶۶ شنیدم ولی در دو نسخه چنین گفت زردشت (کتابی برای همه کس و هیچ کس). آقای مسعود انصاری و داریوش آشوری، چاپ بعد از انقلاب عبارت موجود نبود.

6. Conclusion (E). Consequence (F).

۷. من در دل‌های شکسته و قبرهای کهنه هستم.

۸. ستایش می کنم خدایی را که در شبی بنده خود را از مسجدالحرام به مسجد اقصی برد.

۹. اگر سرانگشتی نزدیک شوم می سوزم (از جملات حدیث معراجیه).

۱۰. رفت تا جایی که به اندازه دو قوس کمان به خداوند فاصله داشت.

۱۱. نیستند سه نفر که در گوشی صحبت می کند. مگر اینکه چهارمی آنها خداوند است.

۱۲. از فلاسفه متأخر غرب افلاطون و فلوطین و هگل و اسپینوزا و از فلاسفه اسلامی حاج ملاهادی سبزواری نیز بر این عقیده اند.

13. Fierté L'orgueil (F). Pride (E).

۱۴. کتاب مقدس، ص ۲.

۱۵. چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من گمارنده جانشینی در زمینم، گفتند آیا کسی را در آن می گماری که در آن فساد می کند و خون‌ها می ریزد، حال آنکه، شاکرانه تو را نیایش می کنیم و تو را به پاکی یاد می کنیم، فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

۱۶. خدا بهتر می داند که سررشته همه کار به دست اوست.

۱۷. این جمله تالیفی از اصطلاحات و عبارات قرآنی است.

۱۸. و داخل نمی شوند بهشت را تا وقتی که در آید شتر از سوراخ سوزن، مولوی گوید:

رشته را با سوزن آمد ارتباط نیست در خور با جمل سم الخیاط

(مثنوی مولوی، دفتر اول، ص ۸۱)

این بیت را آقای علی اصغر حکمت در کتاب امثال قرآن فصلی از تاریخ قرآن کریم، ص ۶۰، همچنین از انجیل متی ۲۴/۱۹، ص ۲۸ نقل می کند که شتری را از سوراخ سوزنی عبور دادن راحت تر است از اینکه ثروتمندی را به ملکوت ببریم.

۱۹. نفس انسان دارای ۷۵ لشکر است. از جمله شهوت و غضب.

۲۰. آن شیطان که وسوسه و اندیشه بد انداخت در دل مردمان، چه از جنس جن باشد یا از نوع انسان.

21. Personne Pieuse (F).

Sanctimonious (E).

۲۲. و ما خود تسیح و ستایش و سپاس می گوئیم.

۲۳. عجله کار شیطان است، Satan, Diable (F) Evill (E). برابر انگلیسی و فرانسوی کلمه شیطان.

۲۴. اهمال کار.

۲۵. ای اهل ایمان از بسیار پندارها در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی ظن و پندارها معصیت است.

۲۶. آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

(حافظ انجوی، ص ۷۸، ب ۱)

منابع

قرآن کریم.

کتاب مقدس (ترجمه قدیم)، انتشارات ایلام، چ ۲، ۱۹۹۹.

آقانعفی قوچانی، محمدحسن، سیاحت شرق، سیدمجتبی حسینی موحد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.

_____، سیاحت غرب، تهران، حدیث، ۱۳۷۵.

_____، شرح دعای صباح امیرالمؤمنین (ع)، موسی الرضا، امین زارعین، تهران، نشر عابد، ۱۳۸۱.

_____، وصایای ارسطو به شیماس، باباافضل کاشانی، محمدرضا عطایی، تهران، هفت، ۱۳۷۸.

امین زارعین، موسی الرضا، اسماء و صفات باری تعالی در آثار نراقی، رساله فوق لیسانس به راهنمایی مرحوم دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)، سبزوار، ۱۳۸۱. _____، چکیده مقاله کنگره اخلاقی و عرفانی امام خمینی (ره)، قم، نشر آثار امام، ۱۳۸۲.

_____، فصل نامه بصیرت، سال دهم، شماره ۲۷، نراق، ۱۳۸۱. بهروان، حسین، چکیده مقاله کنگره آقانجفی قوچانی، مشهد، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی خراسان، ۱۳۸۰.

حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، انجوی شیرازی، تهران، علمی، ۱۳۶۷. حکمت، علی اصغر، امثال قرآن فصلی از تاریخ قرآن کریم، چ ۲، تهران، انتشارات بنیاد قرآن کریم، ۱۳۶۳.

خمینی، روح الله، شرح دعای سحر، احمد فهری، تهران، نهضت زنان، ۱۳۵۹. دوران و ویل، تاریخ فلسفه، عباس زریاب خویی، تهران، علمی، ۱۳۷۴. قوام الدین شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، شواهد الربوبیه، جواد مصلح، چ ۲، سروش، ۱۳۷۵.

مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تهران، چاپ سنگی. نراقی، ملا احمد، سیف الامه و برهان الملّه رد پادری، خطی شماره ۲۵۴۱۳، کتابخانه آستان قدس رضوی.

_____، مثنوی طاقدیس، حسن نراقی، چ ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.